

نقدی بر ترجمه‌های متون نظری در پارادایم تفسیری^۱

بی‌تا مدنی^۲

سال‌هاست که از نظریه‌پردازی مید و ترجمه نقل قول‌های او می‌گذرد. در ترجمه‌های موجود غلط‌های دستوری وجود دارد که کلیشه‌وار بر فضای اندیشه نظری جامعه‌شناسی مید سایه‌ای سنگین انداخته است. مانند اصطلاح تخصصی "I" و "me" که به نادرست "من فاعلی" و "من مفعولی" یا "من" و "مرا" ترجمه شده‌اند. ترجمه‌های ناصحیح نه تنها در تازه‌های نشر حوزه جامعه‌شناسی نظری، بلکه در پست‌های مجازی کانال‌ها و گروه‌های تخصصی جامعه‌شناسی و تالارهای گفت‌وگوی حضوری و مجازی نشو و نما یافته‌اند و این استمرار موجب تثبیت و تداوم فهمی ناروا از متون بنیان‌گذاران علوم اجتماعی شده است. در موثق‌ترین شرح‌های موجود از دستگانه نظری جرج هربرت مید، بنیان‌گذار مکتب کنش متقابل گرایی نمادی، نیاز است تا از مناقشه "من فاعلی" و "من مفعولی" در کنار شباهت دیگر موجود در پارادایم تفسیرگرایی (مانند مناقشه ساخت/کنش، شبهه خرد/کلان و تقابل عینیت‌گرایی/ذهنیت‌گرایی) غبارزدایی شود و به کج‌فهمی‌های رایج از آن اصطلاحات پایان بخشیده شود. از همین‌رو، به برخی از مهم‌ترین شبیهاتی که بر اثر ترجمه نادرست ایجاد شده‌اند می‌پردازیم.

«مید از اصطلاح "I" یا "من اندامی" (I / organic I) چهار مقصود دارد. نخست، توانمندی فهم و درک آدمی است که انسان را از حیوان متمایز می‌سازد و گوهری برآمده از فرایند برآیش^۳ زیست‌شناختی است؛ فرایندی که بنا بر گفته مید هنوز از فاعلیت انسان به‌عنوان کنشگر اجتماعی فاصله دارد و توانمندی‌هایی از او را دربرمی‌گیرد که وجه تمایز او از حیوانات هست.»^۴

۱ این یادداشت برای اولین بار در تنهایی (۱۴۰۰). صدسال پس از مید، تهران: نشر اندیشه احسان، صص ۶۷-۵۹ چاپ شده است.

۲ مترجم و پژوهشگر جامعه‌شناسی نظری، مدرس دانشگاه، مدیر گروه جامعه‌شناسی ورزش، و دبیر اسبق گروه جامعه‌شناسی تفسیری در انجمن جامعه‌شناسی ایران

3 evolution

۴ تنهایی، ۱۳۹۱، مدرنیته در گذار، ۶۲

«این "من اندامی" هنوز در میدان عمل اجتماعی قرار نگرفته است تا بتوان آن را یک "من فاعلی" محسوب کرد. پس، "I" ابدأً معنای "من فاعلی" نمی‌دهد. این "من" (I) در گوهر زیست‌شناختی خود هنوز چیزی از تجربه اجتماعی نیاموخته است که بخواهد وارد فضای دیالکتیک زمان با مکان شود. پس، به‌طور منطقی نمی‌تواند رفتاری نمادی داشته باشد تا احتساب عمل‌گرایانه کند، کرداری مخیرانه انجام دهد و دست به برسازی کنش زند.»^۱

«از این نظر نیز اطلاق لفظ "فاعلی" به این "من" نارواست و سبب از دست‌رفتن مفهوم انسان‌شناختی و تن‌کردشناختی [فیزیولوژیک] انسان می‌شود؛ همانی که مطمع نظر مید بود و در شرح آرای او به تفصیل آمده است.»^۲

دوم، در دستگاه نظری جرج هربرت مید "من اجتماعی" (me/ social me) در گیرودار انتظارات و چشم‌داشت‌های جامعه است. در واقع، "من اجتماعی" یا "me" معنای متعارف قوانین یا دستورالعمل‌های اجتماعی و فرهنگی را با خود به‌دوش می‌کشد که به‌صورت هنجارهای اجتماعی در بخشی از ساختار اجتماعی "خود" جای می‌گیرد و برمبنای آن‌ها از آدمی انتظار دارد که با نگرش جمعی یا "دیگری‌تعمیم‌یافته"^۳ هم‌نوا شود. به تعبیر مید، افراد زیر تأثیر این نگرش یا این روح جمعی اجازه می‌دهند تا نگرش و رفتارشان کنترل شود. به این ترتیب، "من اجتماعی" یا "me" معنای من مفعولی نمی‌دهد^۴ و هیچ معنایی از انفعال یا مفعول‌بودن را به‌ذهن متبادر نمی‌سازد. وفق نظریه مید، انسان به‌مثابه کنشگری اجتماعی در عین حال می‌تواند به قواعد و درخواست‌های اجتماعی پشت کند و به اختیار خود صورت تازه‌ای از کنش را انتخاب کند.

سوم، اگر فرض را بر این بگیریم که ترجمهٔ organic I، من فاعلی است باید ببینیم به چه ایرادهایی برمی‌خوریم: یکم، "من فاعلی" از اساس با هیچ‌یک از عناصر مفهومی دستگاه نظری مید موافقت و مطابقت نمی‌یابد. زیرا، اگر هم فاعلیتی هم باشد، برای me نمود بیشتری دارد تا برای (I)، چون "من اجتماعی" بیشتر گرایش دارد تا نگرش و کردارش را "دیگری‌تعمیم‌یافته" کنترل کند. بنابراین، با فرض نقش فاعلیت برای "I"، نه‌تنها از مسیر شناخت نظریه مید دور

۱ همان، ۶۳

۲ همان، ۱-۶۰

3 generalized other

4 Mead, 1974: 308-9

می‌شویم که به کج‌راهه برداشتی وارونه نیز فرو می‌غلتیم. همچنین، معنای زیستی و آنتروپولوژیک (انسان‌شناختی) از انسان به معنایی تحت الفظی و دستور زبانی تقلیل می‌یابد. دیگر اینکه معنای "self" در نظریه مید ازدست می‌رود. "خود" کنشگر و تصمیم‌گیرنده از رهاورد فرایندی دیالکتیکی بین "خود فاعلی" و "خود مفعولی" (نه "من فاعلی" و نه "من مفعولی") ساخته و پرداخته می‌شود. البته "خود" که متشکل از I و me است می‌تواند هم فاعلی و هم مفعولی باشد، اما عناصر داخلی آن (I و me) در گیرودار چنین سوء تفاهمی ازدست می‌روند. در نتیجه هنگام تحلیل کنش این مفهوم کلیدی درست فهمیده نمی‌شود. و سرانجام اینکه، فاعل راستین در خلق کنش اساساً نه "I" هست و نه "me"، بلکه کنش حاصل از "خود" برآیند دیالکتیکی این دو است که "self" را در معنای سوژه‌گی آن می‌سازد؛ خودی که اجتماعی، فرایندی، دیالکتیکی و بازتابی است.^۱

به این ترتیب، پنداشته‌های موجود را خط بطلانی بس، تازین پس، به جای "من فاعلی"، "من اندامی" و به جای "من مفعولی"، "من اجتماعی" را به کار ببریم. اگر مید در نظر داشت که "من فاعلی" و "من مفعولی" را به کار برد، در نگارش نظریه‌اش می‌نوشت: I subjective و objective me، اما او چنین نکرد و بر (social me) (organic I) تأکید نمود.^۲

چهارم اینکه، از دهه هفتاد میلادی به این سو تلاش شده است تا در متن‌ها از شبهه‌ناکی ترجمه‌های نادرست از عناصر مفهومی دیگر دستگاه نظری مید کاسته شود.^۳

شارحانی همچون حسین تنهایی برای نگارش آثار نظری و تفسیری کوشیده‌اند که با رجوع مستقیم به متن اصلی و نقل قول‌ها به زبان فارسی و انگلیسی و نیز با ارجاعات دقیق و پرشمار به متن اصلی نگاهشده خود جرج هربرت مید در کنار شرح‌های بلومر^۴، مینز^۵ و دیگر شاگردانش به‌طور مستند مخاطب را به فهمی دقیق‌تر از آثار او نزدیک کنند. محسن ثلاثی اما در برگردان عناصر مفهومی دستگاه نظری مید عملکردی مورد نقد دارد.^۶ ایشان، اصطلاح انگلیسی "role taking" را به "ایفای نقش" یا "نقش بازی" ترجمه کرده است. در حالی که بنیان‌های

۱ همان، ۶۳

2 Mead, 1974: 139

۳ همان، ۴۱

4 Blumer

5 Maines

۶ ریتزر، ۱۳۷۹، ۲۸۰

معرفت‌شناختی نظریه نقش‌مید نشان می‌دهند که دو اصطلاح "ایفا یا بازی نقش" و "نقش‌گیری" از عناصر مفهومی متفاوت و مهم دستگاه نظری مید به‌شمار می‌آیند. بنابراین، معنای "نقش‌گیری" رواتر است.

کسانی دیگر همچون باقر ساروخانی^۱ و خلیل میرزایی^۲ نیز در آثار خود به تبعیت از ثلاثی در دام این ترجمه تحت‌اللفظی افتاده‌اند. در ادامه، درباره دو اصطلاح مذکور شرح کوتاهی داده می‌شود. ایفای نقش (role playing)، کرداری خالی از عنصر آگاهی و فهم نقش پیش رو و فارغ از "خود" است. زیرا، بازی نقش، نشان از تعیین ساخت اجتماعی بر رفتار آدمی دارد. در گله‌های نخستین و کوچ‌گر آغازین بشری "خود" ناگزیر از عمل به وظایفی بوده است که بی‌هیچ قیدی می‌بایست صورت می‌گرفتند. در چنین فرایندی هیچ گفت‌وگویی بین "خود" با خود انجام نمی‌شد و هیچ خاطره‌ای از نقش‌های قبلی مرور نمی‌شد. درست مانند بازیگر تئاتری که به‌ازای هر نقش رفتارها و کردارهایی را اجرا می‌کند. در فرایند نقش‌بازی یا ایفای نقش، آدمی تحت تعیین جبر اجتماعی کرداری مقلدانه دارد.

اما، در گرفتن نقش یا نقش‌گیری برخلاف نقش‌بازی یا ایفای نقش ابتدا کنشگر نقش را می‌فهمد، سپس بر مبنای فهمی که او از نقش‌های کنشگران دیگر حاضر در نظام تقسیم اجتماعی کار پیدا می‌کند، دست به احتساب عمل‌گرایانه می‌زند و نقش خود را تنظیم یا باز تنظیم می‌کند و سرانجام آن را برعهده می‌گیرد. در نقش‌گیری، ویژگی سنجش و بازنگری "خود" در برابر تعینات ساخت اجتماعی به مدد آدمی می‌آید تا او هنگام رویارویی با گروه‌ها، نهادهای اجتماعی و جوامع سازمان‌یافته نه صرفاً مقلدانه، بلکه متخیلانه و نیت‌مندانه به‌عنوان کنشگر اجتماعی از میان گزینه‌های پیش‌رویش دست به کنش زند. چنین

کنشی، برآیند دیالکتیک "خود" با خود و حاصل نقش‌گیری است، نه نقش‌بازی^۳. حال اگر به شیوه برهان خلف، فرض را بر این بگیریم که ترجمه ثلاثی پذیرفتنی است، آنگاه کل مفهوم نقش‌گیری یا role taking در نظریه نقش‌مید چنان مخدوش می‌شود که از اساس با نظام معرفت‌شناختی او سازگار نمی‌افتد و چفت‌وبست دستگاه نظری مید به‌هم می‌ریزد. ایفای نقش، نقشی انجام‌شده یا در حال انجام است که صرفاً حاصل نگرش "دیگری‌تعمیم‌یافته" است و ماهیتی

۱ ساروخانی، ۱۳۷۹، ۹۲۹

۲ میرزایی، ۱۳۸۵، ۳۶۱

3 Mead, 1974: 135-141

مقلدانه و جبرگرایانه دارد. پس، رویکرد غالب در ایفا یا بازی نقش، عاملیت‌گرایانه است. بدین معنا که کیفیت بازی نقش متأثر از شرایطی است که ساخت اجتماعی بر عاملیت افراد می‌گذارد. در نقش‌گیری، ایفاکردن یا ایفانکردن نقش در گرو "دیگری تعمیم‌یافته" نیست، بلکه به احتساب عمل‌گرایانه "خود" یا self بستگی دارد. نقش‌گیری، مفهومی نه جبرگرایانه که متخیلانه و مخیرانه است. به این ترتیب، رویکرد غالب در نقش‌گیری، تفسیرگری و کنش‌مندی "خود" است. حال اگر نقش‌گیری را به ایفا یا بازی نقش تعبیر کنیم، رویکرد جبرگرایانه و عوامل‌گرایانه را جایگزین رویکرد غالب تفسیرگرایانه‌ای می‌کنیم که همواره بر عنصر آگاهی و اختیار انسان کنشگر تأکید می‌کند. به این شکل، بنیان معرفت‌شناختی نظری مید از تفسیرگرایی و اختیارگرایی دستخوش چرخشی تمام و کمال به عوامل‌گرایی و جبرگرایی اندیشگان دورکمی می‌شود و فرض خلف ثابت می‌شود. با این توضیحات باید گفت که ترجمه محسن ثلاثی از اصطلاح role taking پذیرفتنی نیست.

واکاوی و هم‌سنجی ترجمه‌های موجود از دستگاه نظری بنیان‌گذار مکتب کنش متقابل نمادی گواه آن است که کم‌خوانی، بدخوانی، تندخوانی و ناخوانی عناصر مفهومی یک دستگاه نظری می‌تواند از یک ترک ریز در ترجمه صرفاً تحت الفظی و نادرست همراه با بی‌توجهی به ملاحظات معرفت‌شناختی نظری به ایجاد شکاف‌هایی از کف‌فهمی در دستگاه نظری مورد نظر و چه‌بسا کل یک پارادایم نظری بیانجامد. بر این مبنای علمی که در قالب پایان‌نامه‌ها، رساله‌ها و تمام آثار پژوهشی تولید می‌شود به‌علت بی‌مبالاتی در کار ترجمه دستخوش تورش‌های مفهومی جدی می‌شود.

هربرت بلومر

برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین نظریه‌پرداز کلاسیک پارادایم تفسیری هربرت جی بلومر است. از هربرت بلومر شرح‌ها و نقل‌قول‌هایی به زبان فارسی در آثار ریتزر^۱ و کوزر^۲ در دسترس است و به‌تازگی مجموعه مقالات بلومر در حوزه جامعه‌شناسی و تحلیل دیالکتیکی او از ساخت قدرت در روابط کارکنان و کارفرمایان به فارسی ترجمه شده است. نخستین چالش عمده‌ای که در برگردان متون نخستین بلومر پیش روی مترجم آن است، برگردان اصطلاحات و

1 Ritzer(13.. یا 19..)

2 Coser

تعبیرات رایج در دهه ۱۹۵۰ میلادی به زبان فارسی کنونی است. درخور ذکر است که بلومر از اصطلاحات نظامی و ورزشی بسیار استفاده کرده است که نشان می‌دهد او متأثر از گفتمان جنگ جهانی و فوتبال آمریکایی بود. دومین چالش ترجمه آثار بلومر از تحلیل دیالکتیکی تضاد مثبت و تحلیل عنصری بلومر از روابط کارکن_ کارفرما برمی‌آید. بررسی‌های او صرفاً تمرکز بر روابط کارگران در محیط‌های تولیدی آن‌گونه که مطمع نظر مارکس بود، نبوده است. او از جامعه صنعتی آغازین و رهایی نیروهای اجتماعی تازه‌ای یاد می‌کند که گروه‌های ذینفع را می‌سازند و در روابط قدرت موجود در ساخت اجتماعی دچار تخالف و تضاد و تنش‌های گروهی می‌شوند، نظم سنتی را فرومی‌پاشند و در کوران چانه‌زنی جمعی یا در آستانه اعتصاب قرار می‌گیرند. او ضمن تحلیل ساخت قدرت در روابط کار برای حل و فصل اختلاف‌های گروه‌های ذینفع پیشنهادهایی می‌دهد. از این‌رو، منظور او از واژه‌هایی همچون labourer, employee, worker کارکنان مراکز تولیدی و نیز دوایر و نهادهای نوبنیاد جامعه آمریکا در دهه ۱۹۵۰ میلادی و پس از آن است.^۱

آرلی راسل هکشايلد^۲

آرلی راسل هکشايلد یا هکچايلد نیز از استادان به‌نام دانشگاه برکلی^۳ در قید حیات است. او نیز در سنت هم‌کنشگرایی نمادی و تفسیرگرایی آمریکایی آثار و مقاله‌های روزآمدی دارد که به پارسی ترجمه نشده‌اند. اما در برخی متن‌های پارسی حوزه نظری در دسترس جامعه دانشگاهی ما که در کلاس‌ها نیز تدریس می‌شود معادل اصطلاح brain drain، فرار مغزها استفاده می‌شود. در فصل هکشايلد از کتاب "بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی مدرنیته اخیر" ترجمه حسین ابوالحسن تنهایی نیز اصطلاح "زهکشی مغز" یا "زهکشی مراقبت" از هکشايلد نقل شده است.^۴

چالش دیگر شایان ذکر در ترجمه متن‌های هکشايلد، اصطلاح جابه‌جایی، کاشت، پیوند و ایمپلنت قلب است که معادل عبارت heart transplant در نظر گرفته شده است. مراد هکشايلد از این اصطلاح بذل مهر و عاطفه زنان جهان سومی مهاجر به کشورهای جهان اول است که در ازای

۱ بلومر، ۱۳۹۶، جامعه صنعتی.

2 Arlie Russell Hochschild
3 Berkeley

۴ تنهایی، ۱۳۹۴، مدرنیته اخیر

کار خانگی و مراقبت از فرزندان آن‌ها مزد دریافت می‌کنند. درواقع، آن‌ها مراقبت و تیمار، مهر، لبخند و عاطفه‌ای را که باید نثار فرزندان خود کنند، از آن‌ها برگرفتند و برای بهبود کیفیت زندگی، آموزش و تدارک امکانات بهتر زندگی فرزندان‌شان با سفر به آن‌سوی آب‌ها، تو گویی، قلب خود را از بستر خانوادگی از جاکنده‌اند. هکشايلد، سفر زنان جهان سومی قرن نوزدهم را به استعمار میسیونرها برای انتقال طلا و عاج از آفریقا به اروپا تشبیه می‌کند و آن‌ها را به خانواده شهری اروپایی یا آمریکایی پیوند می‌زند. اما مهم‌ترین مناقشه در برگردان یکی از عناصر حساس‌گر دستگاه نظری هکشايلد است؛ سردرگمی در برگردان دو مفهوم "احساس و عاطفه"^۱. او از هر دو اصطلاح در جای خود بهره می‌گیرد و به‌نظر می‌رسد که برای شرح دستگاه نظری او به زبان فارسی به توافقی نیاز است تا کلاس‌های درس، پایان‌نامه‌ها، رساله‌ها و فضاهای گفت‌وگوی حضوری و مجازی عرصه مناقشه نشود. در این‌باره دو نظر متفاوت وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

یک نظر این است که هر دو مفهوم را معادل واژه "احساس" در نظر بگیریم و در حوزه جامعه‌شناسی از مباحث عام و روزنامه‌ای پیروی کنیم که اصطلاح Feeling and emotion را "جامعه‌شناسی احساسات را به کار می‌برند و هر واژه یا اصطلاحی در دستگاه نظری هکشايلد به "احساسات" تعبیر، تفسیر و ترجمه شود. دومین نظر این است که با بازاندیشی عناصر مفهومی دستگاه نظری هکشايلد بین دو مفهوم "احساس"^۲ و "عاطفه"^۳ تفکیک قائل شویم. به این ترتیب، وقتی سخن از احساس به میان می‌آید، مراد حواس پنجگانه است با ویژگی‌های فیزیولوژیک و تنانه‌ای آن که بازنمایی و بروز هیجانات و تداوم آن‌ها را شامل می‌شود^۴ و از آن فراتر نرویم. همچنین، هنگام سخن از عاطفه در زندگی روزمره کنشگران اجتماعی آن را به‌مثابه کنشی اجتماعی و مخیرانه واکاوی و تحلیل کنیم، زیرا دارای عناصر مفهومی فرهنگی و روان‌شناختی است. بنابراین، شایسته است در کار ترجمه دقت لازم مبذول شود و عاطفه در معنایی به‌کار رود که نشان‌دهنده عنصر اراده و اختیار باشد تا مخاطب آن را به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی بفهمد. پراشکار است که راه دوم ما را به فهمی روا از عاطفه به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی رهنمون می‌سازد. درواقع، کار عاطفی در دستگاه نظری تفسیری هکشايلد از عناصر هم‌کنشگرایی نمادی است که

1 feeling and emotion

2 sensation or feeling

3 emotion

۴ نیز نک: ذکایی، محمد سعید، نشست مطالعات عاطفه در ایران، ۱۳۹۶/۹/۲، <http://mehrkhaneh.com>

در کنکاش‌های نظری او از مهاجرت زنان کارگر خانگی و پرستاران کودکان و سالمندان گرفته تا فروش لبخند و فروش شخصیت مجالی برای بازاریابی و تبیین‌های جامعه‌شناختی است.

نتیجه‌گیری

همچنان که شرح داده‌شد، سردرگمی‌های موجود در معادل‌سازی عبارات، اصطلاحات کلیدی و عناصر مفهومی دستگاه‌های نظری سه متفکر بزرگ پارادایم تفسیرگرایی آمریکایی مید، بلومر و هکشیلد سبب شده است در ایران فهم موثق و درست متون جامعه‌شناسان این پارادایم از اساس دستخوش زنجیره‌ای از تورش‌های معنایی شود. در دستگاه نظری مید، ترجمه تحت الفظی و مناقشه‌برانگیز "من اجتماعی" و "من اندامی" زمینه‌ساز کج‌فهمی دستگاه نظری مید شده است که همچنان ادامه دارد. در ترجمه دستگاه نظری هربرت بلومر، شاگرد مید، نیز بایستی به تفاوت کلماتی چون "کارگر" با "کارکن" دقت نمود. مهم‌ترین چالش مفهومی در دستگاه نظری هکشیلد نیز برگردان دو اصطلاح مهم "احساس" و "عاطفه" است که اولی مفهومی فیزیولوژیک و دومی مفهومی اجتماعی است که در اندیشه هکشیلد دارای عناصر جامعه‌شناختی مرتبط با تقسیم جنسیتی کار است. با توجه به دشواری‌های روزافزون در درک آثار ترجمه‌شده این حوزه از علوم اجتماعی پیشنهاد می‌شود، مترجم متون علوم اجتماعی نخست به شناختی حداقلی از تبارشناسی پارادایم‌های نظری نائل شود تا در برگردان مفاهیم کلیدی و حساس‌گر دستگاه‌های نظری متفکران به ترجمه‌های صرفاً دستوری یا تحت‌اللفظی بسنده نشود. دیگر آنکه، هم‌کنشی دست‌اندرکاران کار ترجمه علوم اجتماعی در قالب نشست‌های نقد آثار ترجمه‌شده و حتی نقد آثار تألیف‌شده می‌تواند به به‌هم‌آمیزی افق‌هایی از فهم مشترک و تقریباً همگن (نه تمام و مطلق) در تولید اثر بیانجامد. به این ترتیب، بی‌شک خوانندگان و دانشجویان و به تبع آن فضای علوم اجتماعی کشور تا حد زیادی از پیامدهای ترجمه‌های پر اشتباه رهانیده می‌شوند.

منابع

- استونز، راب (۱۳۸۵). "متفکران بزرگ جامعه‌شناسی"، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: مرکز. بلومر، جرج (۱۳۹۶). جامعه صنعتی تحلیلی دیالکتیکی از ساختار قدرت در آمریکا، ترجمه ح. ا. تنهایی و بیثا مدنی، تهران: دریای تنهایی و بهمن‌برنا.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۸۸). هربرت بلومر و کنش متقابل‌گرایی نمادی، تهران: بهمن‌برنا.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۹۱). بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی: دوران مدرنیته در گذار، تهران، علم.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۹۴). بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی: دوران مدرنیته اخیر، تهران: بهمن‌برنا.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۹۸). "دستگاه نظری مید، تهران: دریای تنهایی.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.

Blumer, Herbert (1998). *Symbolic Interactionism: Perspective and Method*, University of California, California.

Hochschild, Arlie Russel (1983). *The Managed Heart*, University of California Press.

Hochschild, Arlie Russel (2012). *The Second Shift*, Viking Penguin

Mead, George Herbert (1934). *Mind, Self and Society*, University of Chicago Press.

<http://mehrkhaneh.com/fa/news/4015>